



چرا داستان آرش کمانگیر در شاهنامه نیست؟

ابوالفضل خطیبی (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

در اساطیر ایرانی، داستان آرش کمانگیر پرآوازه است. در اوستا و متون پهلوی و فارسی و عربی، از تیرافکنی حماسی او سخن رفته است.^۱ خلاصه معروف‌ترین روایت از داستان آرش چنین است:^۲

افراسیاب تورانی به ایران زمین لشکر می‌کشد و منوچهر پیشدادی، شاه ایران، را به مدّت دوازده سال در طبرستان در حصار می‌گیرد. سرانجام، هردو به آشتی می‌گروند و، به پیشنهاد منوچهر، پیمان می‌بندند که افراسیاب، به اندازه تیرپرتابی که یکی از کمان‌داران ایرانی بیفکند، واپس رود و سرزمین‌های اشغال‌شده را به ایرانیان واگذارد. فرشته اسپندارمذ، در زمان، پدیدار گشت و به منوچهر فرمان داد تا چوبه و سوفار و پیکان تیر را از جنگل و عقاب و معدن

(۱) برای جزئیات داستان آرش براساس اوستا و منابع پهلوی و عربی و فارسی ← Tafazzoli (1985), Vol. II, pp. 266-267; Noldeke (1881), pp. 446-448؛ تفصّلی (۱۳۵۴)، ج ۱، ص ۷۸-۷۵ خطیبی (۱۳۸۴)، ج ۱، ص ۴۲-۴۴. برای پیشینه نام آرش در ریگ‌ودا به صورت → Ārkšā Geiger, 1885, pp. 2-3.

تورج دریایی داستان آرش را به‌ویژه در متون هندی، براساس پژوهش‌های گایگر و دیگران از نو بررسی کرده است. (← دریایی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۷-۱۷۶)

(۲) برای اختلاف‌های فراوان و ریز و درشت درباره این داستان ← به منابع یا موضوع در پانوشته ۱. خلاصه روایت براساس این دو منبع ثعالبی، ص ۱۳۳؛ بیرونی، ص ۲۲۰ فراهم آمده است.

ویژه‌ای فراهم آورند. سپس آرش شیواتیر^۳، از تیرافکنان چیره‌دست ایرانی و مردی نژاده و دیندار و حکیم، از منوچهر فرمان می‌یابد که از بلندای کوهی در رویان تیری به سوی توران زمین پرتاب کند. آرش برهنه می‌شود و تن خود را به شاه و مردم می‌نماید و می‌گوید: ای مردم! اینک بنگرید که تندرستم و در تنم نشانی از آسیب‌دب‌دگی نیست ولی، چون تیر از کمان رها کنم، پاره پاره خواهم شد. پس تیری را که افراسیاب بر آن نشان نهاده بود در کمان می‌نهد و، خورشید که از فراز کوه نمایان می‌گردد، دست بر قبضه کمان می‌برد و با همه نیرو کمان را می‌کشد و تیر را پرتاب می‌کند و خود بی‌جان بر خاک می‌افتد. تیر آرش به پرواز درمی‌آید و، در حالی که نزدیک بود در بادغیس فرود آید، فرشته باد به فرمان اورمزد دوباره آن را به پرواز درمی‌آورد^۴ تا آنکه، به هنگام غروب خورشید پس از پیمودن هزار فرسنگ، به سرزمین خُلم در بلخ در کرانه جیحون بر بُن درخت گردویی، می‌نشیند. تیر را از خُلم به طبرستان نزد افراسیاب می‌آورند و افراسیاب، چون نشان خود را بر تیر می‌بیند، از پیمان‌شکنی می‌هراسد و تا کرانه جیحون در بلخ واپس می‌کشد و، بدین‌سان، مرز ایران و توران معین می‌شود.

پرسشی که ذهن پژوهندگان اساطیر ایرانی و شاهنامه‌پژوهان را مشغول داشته این است که چرا این داستان شگفت‌انگیز و زیبا و حماسی در شاهنامه نیست در حالی که روایت از جان‌گذشتگی او در راه حفظ مرزهای ایران زمین با فداکاری‌ها و از جان‌گذشتگی‌های بسیاری از پهلوانان شاهنامه برای پاسداری از مرزهای ایران‌شهر همخوانی شگفتی دارد. برخی از شاهنامه‌پژوهان به این پرسش پاسخ داده‌اند که در ادامه جستار به نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت. اما برای یافتن پاسخ قانع‌کننده به این پرسش، نخست شایسته است روایات مربوط به داستان آرش در منابع بررسی و گروه‌بندی شود. منابع ما درباره زمان تیرافکنی آرش و شاه زمان او سخت اختلاف دارند که آنها را می‌توان ذیل دو گروه بزرگ جای داد.

الف) داستان آرش در پادشاهی منوچهر

۱. رسالۀ پهلوی ماه فروردین روز خورداد (بند ۲۲) که، در آن، از رویدادهای مربوط به روز

۳) پهلوی: šēbāg-tir، به معنی «تیزتیر یا لرزان تیر».

۴) به گزارش یشت‌ها (یشت ۸، بند ۷)، آهوره‌مَزدا به تیر آرش نَفخه‌ای بدمید و مهر، دارنده دشت‌های فراخ، راه عبور تیر را هموار ساخت. آشی نیک و بزرگ و پارِمد (فرشته ثروت) سوار بر گردونه از پی تیر روان شدند تا تیر بر زمین فرود آید.

خرداد (روز ششم هر ماه) از ماه فروردین سخن می‌رود: «در ماه فروردین روز خرداد منوچهر و آرش شیواتیر سرزمین از افراسیاب تورانی بازستدند».

۲. طبری (ج ۱، ص ۴۳۵-۴۳۶): «پس از آن که شصت سال از کشته شدن توج (تور) سپری شد، نواده او فراسیاب (افراسیاب) با منوشهر (منوچهر) به نبرد برخاست و او را در طبرستان در حصار گرفت. سرانجام بر آن نهادند که مرز میان آن دو، به وسیله پرتاب تیر یکی از یاران منوشهر تعیین شود که این تیرانداز ارشسیاطیر (آرش شیواتیر) نام داشت که چون نامش را مخفّف کردند، او را ایرش گفتند و او تیری انداخت که از طبرستان به نهر بلخ رسید و از آن پس نهر بلخ مرز میان ترکان و فرزندان توج از یک سو و فرزندان ایرج از سوی دیگر تعیین شد و بدین سان با تیرافکنی ارشسیاطیر جنگ‌های میان فراسیاب و منوشهر پایان یافت».

۳. بلعمی (ص ۳۴۷-۳۴۸): «اکنون بدین کتاب اندر محمد بن جریر ایدون گوید که صلحشان (صلح افراسیاب و منوچهر) بر آن شرط بود که حدی بنهند میان زمین ترک و آن عجم، هرچه از سوی ترکستان است مر ملک ترک را بود و هرچه از این سوی عجم است منوچهر را بود و هیچکس را نبود بعد از آن که به حد یکدیگر آیند. و چنان گفتند که مردی بنگرید به لشکر منوچهر اندر که از وی قوی تر کس نباشد و تیری بیندازد، هر کجا تیر وی بیفتد آنجا سرحد ملکشان بود و از آن سوی تیر حد ترکان را بود و افراسیاب را و ازین سوی عجم را بود و منوچهر را و برین بنهادند و هر دو ملک و هر دو سپاه این اتفاق بستند و صلح‌نامه بنبشتند چنین. منوچهر مردی قوی بنگرید اندر همه سپاه خویش نام او آرش بود که بر زمین ازو تیراندازتر مردی نبود و قوی تر. و را بفرمود که بر سر کوه دماوند شو... و آن تیر بینداز به همه نیروی خویش تا خود کجا افتد و او از سر آن کوه تیر بینداخت به همه نیروی خویش. تیر از همه زمین طبرستان [و زمین گرگان و زمین نشابور و از سرخس و همه بیابان مرو] بگذشت به راست جیحون افتاد. افراسیاب را سخت اندوه آمد که چندان پادشاهی او از حد سرخس تا لب جیحون به منوچهر بایست دادن و عهد کرده بود و صلح‌نامه نوشته و نتوانست از آن شرطها بازگشتن».

۴. مقدسی (ج ۳، ص ۱۴۶؛ ترجمه فارسی، ج یکم تا سوم، ص ۵۰۴): «افراسیاب تُرکی که از نژاد توج بود به خونخواهی پدرش برخاست و سالها او را در محاصره گرفت. آنگاه توافق کردند که افراسیاب به اندازه یک تیر پرتاب از مملکتش بدو دهد. پس مردی را به نام آرش گفتند تا تیری بیفکند و او مردی نیرومند و چالاک بود. آرش بر کمان خویش تکیه زد و آن را تا نهایت کشید و تیری از طبرستان پرتاب کرد که در بالای طخارستان فرود آمد و آرش بر جای خویش بمرد. و در این باره اختلاف دارند، گمان کرده‌اند که خدای تعالی بادی فرستاد که تیر را

ر بود و به جایی که افتاد افکند. بعضی چنین پنداشته‌اند که خدای تعالی فرشته‌ای را فرستاد تا تیر را برگرفت و در آنجا که فرود آمد نهاد».

۵. **ثعالبی** (روایت یکم، ص ۱۰۷-۱۰۸؛ ترجمه فارسی، ص ۹۰): «دربارۀ اینکه افراسیاب چگونه بر ایران زمین دست یافت، سخن‌ها گوناگون است. برخی بر آنند که چون افراسیاب در مازندران منوچهر را در میان گرفت، ایران را به چنگ آورد و منوچهر را رها کرد بر این شرط که به اندازه تیر پرتابی از کشور بدو دهند و این همان داستان تیر آرش است».

۶. **ابوریحان بیرونی** (آثار الباقیه، ص ۲۲۰؛ ترجمه فارسی، ص ۲۸۷-۲۸۸): «برای این عید (تیرگان) دو سبب است: یکی آن است که افراسیاب، چون به کشور ایران غلبه کرد و منوچهر را در طبرستان در محاصره گرفت، منوچهر از افراسیاب خواست که از کشور ایران به اندازه پرتاب یک تیر به او بدهد و یکی از فرشتگان که نام او اسفندارمذ بود حاضر شد و منوچهر را امر کرد که تیر و کمان بگیرد به اندازه‌ای که به سازنده آن نشان داد، چنانکه در کتاب **ایستا** ذکر شده و آرش را، که مردی نژاده و دیندار و حکیم بود، حاضر کردند. گفت: تو باید این تیر و کمان را بگیری و پرتاب کنی و آرش بر پا خاست و برهنه شد و گفت: ای پادشاه! و ای مردم! بدن مرا ببینید که از هر زخمی و آسیبی سالم است و من یقین دارم که چون با این کمان تیر را بیندازم، پاره‌پاره خواهم شد و خود را نابود خواهم کرد. ولی من خود را فدای شما خواهم کرد. سپس برهنه شد و، به قوت و نیرویی که خداوند به او داده بود، کمان را تا بناگوش خود کشید و خود پاره‌پاره شد و خداوند باد را امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان، که میان فرغانه و تخارستان^۵ است، پرتاب کند و این تیر در موقع فرود آمدن به درخت گردوی بزرگی درنشت که در جهان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند که از محل پرتاب تیر تا آنجا که افتاد هزار فرسخ بود و منوچهر و افراسیاب به همین مقدار زمین با هم صلح کردند».

۷. **ابوریحان بیرونی** (التفهیم، ص ۲۵۴): «بدین تیرگان گفتند که آرش تیر انداخت از بهر صلح منوچهر که با افراسیاب ترکی کرده بود بر تیر پرتابی از مملکت و آن تیر کفت او از کوه‌های طبرستان بکشید تا برسوی تخارستان».

۸. **مجمّل التواریخ و القصص** (ص ۴۳): «افراسیاب تاختن‌ها آورد و منوچهر چند بار زال را پذیره فرستاد تا ایشان را از جیحون زان سوتر کرد. پس یک راه افراسیاب با سپاهی بی اندازه بیامد و چند سال منوچهر را حصار داد اندر طبرستان و زال و سام غایب بودند و بر آخر صلح افتاد بر

(۵) متن: «طبرستان» که بر اساس کتاب دیگر ابوریحان، **التفهیم**، به «تخارستان» تصحیح شد.

تیر انداختن آرش و از قلعهٔ آمل با عقبهٔ مزدوران برسید و آن مرز توران خوانده‌اند». ۹. ابن اسفندیار (ص ۶۰-۶۱ با تلخیص؛ نیز ← ظهیرالدین مرعشی، ص ۱۲): «پسر پشنگ، افراسیاب، به طلب نثار سلم با لشکر انبوه به دهستان رسید. منوچهر به اصطخر فارس بود، قارن کاوه را با قباد که برادرش بود و آرش رازی و سپاه به مقدمه گسیل کرد و فرمود به دهستان مصاف دهند. منوچهر، به نیرنگ افراسیاب، نخست به سپهدار خود قارن بدگمان شد و به جای او سپهداری را به آرش سپرد. اما چون افراسیاب سپاه ایران را منهزم کرد، منوچهر به نیرنگ افراسیاب پی برد و سپهداری را باز به قارن سپرد. منوچهر خود از اصطخر به ری آمد و با افراسیاب مصاف داد ولی شکست خورد و در کوه‌های رویان طبرستان پناه گرفت و افراسیاب دوازده سال او را در همان‌جا در حصار گرفت. چون افراسیاب عاجز شد از یافتن منوچهر، مصالحه رفت بر آنکه بر یک پرتاب تیر مُلک که منوچهر را مسلم دارد و بر این عهد رفت. آرش از آنجا تیر به مرو انداخت».

در برخی منابع دیگر به رویداد مذکور در زمان منوچهر اشاره شده، ولی نامی از آرش نیست و یا به جای او پهلوان دیگری تیر می‌افکند. این منابع عبارتند از:

۱۰. مینوی خرد (فصل ۲۶، بند ۲۴): «از منوچهر این سودها بود... که از زمین پدشخوارگر تا بُن گوزگ که افراسیاب گرفته بود به پیمان از افراسیاب بازستد و به ملکیت ایران‌شهر آورد».

۱۱. بندهشن (ترجمهٔ بهار، ص ۱۳۹؛ ویرایش پاکزاد، فصل ۳۳، بند ۵): «پس افراسیاب آمد و منوچهر را با ایرانیان به پدشخوارگر (Padišxwārgar) راند و به سیج (سختی) و تنگی و بس مرگ، و فرش و نوذر، پسران منوچهر، را کشت تا، به پیوندی * (paywand) دیگر، ایران‌شهر از افراسیاب ستانده شد».

* مراد همان پیمان میان منوچهر و افراسیاب است که، بر اساس آن، مرز ایران و توران با تیرافکنی آرش تعیین شد.

۱۲. دستنویس پهلوی م. او ۲۹ (← داستان گرشاسب و...: متن پهلوی، ص ۶۲-۳۶۷؛ ترجمهٔ فارسی، ص ۳۶۸-۳۷۰). این دستنویس پهلوی، هرچند زمان تألیف آن متأخر و زبان آن جدید است، جزئیات بیشتری از داستان آرش به دست می‌دهد. از آنجا که تاکنون در شرح داستان آرش این منبع نادیده گرفته شده است، عین گزارش آن را می‌آوریم:

در زمان منوشچهر خردسال، فراسیابگ تور به ایران تاخت و او را به کوهستان گریزند و خود

۶) در ویس و رامین (گرگانی، ص ۳۷۸) نیز جای فرود آمدن تیر در مرو است: از آن خوانند آرش را کمانگیر که از ساری به مرو انداخت یک تیر.

هفت سال بر ایران پادشاهی کرد و در این مدت باران نبارید. پس منجمان گفتند از شومی فراسیاب باران نمی‌بارد. سپس اسپندارمذ از سوی دادار اورمزد برای منوشچهر پیغام آورد که به فراسیاب بگوید که به سبب پیمان شکنی اوست که باران نباریده است، پس از ایران بیرون شود تا باران ببارد. اگر فراسیاب گفت مرز ما کجا باشد، به او بگوید: یک مرد از ما تیر می‌افکند و هر جا تیر افتاد همان جا مرز ما باشد. زو طهماسب از سوی منوشچهر نزد فراسیاب رفت و پیغام او بگفت. فراسیاب تور، که گمان برد منوشچهر از خردسالی و ابله‌ی چنین می‌گوید، در زمان پذیرفت و از ایران برفت. پس زو طهماسب به فرموده منوشچهر چونان که اسپندارمذ گفته بود در روز تیر و ماه تیر نام اورمزد را بر زبان آورد و تیر را از آن جای پرتاب کرد. ایزد باد، به فرمان اورمزد خدای، تیر را در ملک توران تا جیحون پُرد. پس در آن روز باران بی‌شمار بارید و مردم جشن گرفتند.

چنانکه ملاحظه شد، داستان تیراندازی در زمان منوشچهر روی می‌دهد ولی، به جای آرش، زو طهماسب تیر می‌افکند.

ب) داستان آرش در پادشاهی زو (زاب) تهماسب، جانشین نوذر (پسر منوشچهر):

۱. روایت سوم ثعالبی (ص ۱۳۳؛ ترجمه فارسی، ص ۱۰۲-۱۰۳): «در پادشاهی زو تهماسب، مردم، به سبب کشتارهای بی‌امان و بی‌و کعبود آذوقه، در تنگنا شدند و فراسیاب - که در این زمان درری به سر می‌برد - و زو تهماسب تصمیم بر آشتی گرفتند. سرانجام بر آن شدند که فراسیاب، به اندازه تیر پرتابی که آرش کمانگیر بیفکند، از ایران واپس رود. زو فرمان داد تا تیر را از درخت، سوفا را از پر عقاب، و پیکان آن را از معدن مخصوصی برگیرند و، پس از آن، آرش را بگفت تا آن تیر را پرتاب کند. آرش، که در آن زمان پیر شده بود، بر فراز کوهی در مازندران برآمد و، هنگام برآمدن آفتاب، تیر را، که فراسیاب بر آن نشان گذاشته بود، در کمان نهاد و پرتاب کرد و خود در دم جان سپرد. تیر از مازندران گذشت و به بادغیس رسید و تا خواست فرود آید، به فرمان خدای، فرشته‌ای آن را به پرواز درآورد تا در هنگام غروب آفتاب به خُلم در بلخ رساند. چون تیر را از خُلم به مازندران آوردند و فراسیاب نشان خود را بر تیر دید، از پیمان شکنی هراسید و، پس از دوازده سال پادشاهی بر ایران، به ماوراءالنهر بازگشت و همه سرزمین‌ها از مازندران تا بلخ را به ایرانیان واگذاراد».

۲. دینوری (ص ۱۱؛ ترجمه فارسی، ص ۱۱): «ارسناس (آرش) نامی، که منوشچهر وی را مأمور تعلیم تیراندازی به مردم کرده بود، به پیش وی (زاب/زو) آمد و کمان استوار کرد و تیری در چله کمان نهاد و همچنان پیش رفت تا به فراسیاب نزدیک شد و قلب فراسیاب را هدف

تیر خود ساخت و دردم قلبش را شکافت و افراسیاب دردم بمرد». ۳. تجارب الامم^۷ (ص ۹۵): «اؤل کسی که تیر و کمان بنیاد کرد آرش نامی بود از اولاد ارفخشد و اهل عجم را تیراندازی آموخت. یک روز به حضور زاب تیر و کمان برداشت و بر اسب سوار شد و برابر لشکر افراسیاب رفت و تیری به حلق افراسیاب زد و بکشت».

چنانکه ملاحظه شد به گزارش بیشتر منابع، در زمان منوچهر مرز میان ایران و توران با تیرافکنی آرش تعیین شد. اینک به شاهنامه نظر افکنیم تا ببینیم این رویداد را چگونه بازتاب داده است. در شاهنامه، به هیچ روی داستان آرش نمی‌توانسته در پادشاهی منوچهر جای داشته باشد؛ زیرا، در شاهنامه، دشمنان منوچهر سلم و توراند و هنوز نامی از افراسیاب نیست و تازه، در زمان نوذر جانشین منوچهر، پشنگ، سالار ترکان است و هم از پسرش افراسیاب، که بر سپاه جهان‌پهلوان است، می‌خواهد به کین‌خواهی سلم و تور، که به دست منوچهر کشته شده بودند، برخیزد و به ایران لشکر کشد. افراسیاب چنین کرد و نوذر را به اسارت گرفت و گردن زد و در ایران تاج پادشاهی بر سر نهاد تا آنکه ایرانیان، به پایمردی زال، زو طهماسب از نژاد فریدون را یافتند و به جانشینی نوذر بر تخت شاهی نشانند؛ اما خشکسالی و قحطی چنان همه‌گیر شد که هم تورانیان و هم ایرانیان بر آن برنهادند که ببخشند گیتی به رسم و به داد ز کار گذشته نیازند یاد. سرانجام، بر سر مرز خرگاه^۸ توافق شد و قرار بر آن رفت که از خرگاه تا چین و ختن متعلق

۷) این منبع، ترجمه فارسی قدیم کتابی است معروف به نام نهایه‌الارب فی اخبار الفرس والعرب، از نویسنده‌ای گمنام که در آن روایات مربوط به ایران از سیرالملوک ابن مقفع گرفته شده است (در این باره ← خطیبی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۳-۱۷۸). روایت بالا در متن عربی نهایه‌الارب نیست، ولی وجود آن در ترجمه فارسی، حاکی از آن است که این روایت احتمالاً در نسخه مبنای مترجم بوده است.

۸) ز مرزی کجا رسم خرگاه بود زو و زال را دست کوتاه بود (ج ۱، ص ۳۲۸، ب ۲۵) خالقی مطلق، درباره رسم خرگاه می‌نویسد: «رسم خرگاه اشاره است به شیوه زندگی چادرنشینی ترکان. ولی ولف خرگاه را در اینجا و چند جای دیگر (← یکم ۱۱۲/۳۵۳؛ دوم ۵۶/۲۵؛ پنجم ۳۷۳/۱۱۲) به پیروی از نظر پاول هرن (P. Horn, ZDMG 1903/56, S. 176) نام محل دانسته و هرن آن را همان خرغان در بخارا می‌داند». در اینجا حتماً حق با ولف و هرن است که خرگاه را نام محل دانسته‌اند و در بیت بالا هم شایسته است «رسم خرگاه»، بر اساس هفت نسخه دیگر اساس تصحیح خالقی مطلق در پانوش، به «مرز خرگاه» تصحیح شود؛ زیرا هم در اینجا و هم دست‌کم در دو بیت دیگر (← دو ارجاع یکم و دوم شاهنامه در بالا) آشکارا سخن از نام محلی است که مرز ایران و توران بوده است:

به تورانیان باشد (شاهنامه، ج ۱، ص ۲۹۰ به بعد). چنانکه دیدیم، قحطی و خشکسالی، به روایت دستنویس پهلوی م. او ۲۹، در زمان منوچهر روی داده است و زو از منوچهر فرمان می‌یابد که، با پرتاب تیر، مرز ایران و توران را معین کند. بنابراین، اگر قرار بود داستان تیرافکنی آرش در شاهنامه جای می‌گرفت، مانند گزارش‌های موجود در منابعی که ذیل گروه «ب» آوردیم (روایت سوم ثعالی، نه‌ایه‌الارب و دینوری)، محل آن می‌بایست در همین جا یعنی در پادشاهی زو قرار گیرد. در بندهشن نیز، با اشاره به خشکسالی در زمان زو (زاب) آمده است: «چون منوچهر درگذشته بود، دیگر بار افراسیاب آمد بر ایرانشهر بس آشوب و ویرانی کرد، باران را از ایرانشهر بازداشت تا زاب تهماسبان آمد افراسیاب را بسپوخت و باران آورد که آن را نوبارانی خوانند» (ترجمه بهار ص ۱۳۹؛ ویرایش پاکزاد، فصل ۳۳، بند ۶). در دینکرد هفتم

→ ۱. در نامه پشنگ به کیقباد گفته شده است که به همان مرزی که فریدون میان تور و ایرج تعیین کرده است وفادار می‌مانیم:

ز خرگاه تا ماوراءالنهر بر که جیحون میانجی ست اندر گذر

۲. در آغاز داستان سیاوخش، طوس و گبو در مرز میان ایران و توران به شکار مشغول بودند که پریچهره‌ای را - که بعدها سیاوخش از همو زاده می‌شود - در بیشه‌ای می‌یابند و او را نزد کیکاوس می‌آورند و او خود را چنین معرفی می‌کند:

نیایم سپهدار گرسیوزست بدان مرز خرگاه او مرکز است

گذشته از این سه بیت، بیت‌هایی در آغاز فرامرزنامه بزرگ نیز به روشنی نشان می‌دهند که خرگاه نام محلی است در مرز ایران و توران. گفته شده است که کیخسرو، برای گرفتن کین سیاوخش، هریک از پهلوانان ایران را به سرزمین توران گسیل می‌کند: گودرز را، برای رویارویی با پیران، به ختن؛ اشکش را، برای جنگ با شیده، به خوارزم؛ لهراسپ را، برای نبرد با گرسیوز، به غور. رستم به کیخسرو می‌گوید: در مرز زابلستان سرزمینی است به نام خرگاه که از زمان منوچهر با جگزار ایرانیان بودند ولی، چون کیکاوس از توش و توان و فزه افتاد، تورانیان آنجا را به جنگ آوردند. باید لشکری فرستاد و آن سرزمین را دوباره فراجنگ آورد. پس کیخسرو فرمان می‌دهد فرامرز به خرگاه و هندوستان لشکر کشد و هر جایی را که بگشاید، فرمانروای آنجا باشد. فرامرز به خرگاه لشکر می‌کشد؛ نخست فرستاده‌ای به نام کاهوی را همراه با نامه‌ای نزد طورگ، از خویشان افراسیاب که مرزبانی آنجا را بر عهده داشت، می‌فرستد و از او می‌خواهد که خرگاه را از تورانیان پاک سازد. طورگ پاسخ تندی به فرامرز می‌دهد و به ناگاه بر لشکرش شبیخون می‌زند. اما فرامرز قلوب، پهلوان نامدار طورگ، را می‌کشد و خود طورگ را نیز، که به دژ استوار خود پناه برده بود، به هلاکت می‌رساند. سپس خرگاه را به یکی از پهلوانان خود، نستور، می‌سپارد و خود با سپاهی گران راهی هندوستان می‌شود.

در فرامرزنامه بزرگ (ابیات ۱۲۰، ۱۲۴) آمده است: که پیوسته مرز زابلستان زمینی ست خرم تر از گلستان... جهان دیده دهقان گسترده کام مرآن مرز خرگاه خواند به نام. بنابراین، محل خرگاه، به جای خزرگان در بخارا، احتمالاً جایی بوده است در زابلستان واقع در مرز شرقی ایران و توران.

(مقدمه، بند ۳۱) نیز از جنگ زو تهماسبان با افراسیاب و سپوختن (عقب راندن و دور راندن) او سخن رفته است. چنانکه از کاربرد فعل «سپوختن» در این دو متن پهلوی آشکارا پیداست، در این گزارش سخن از آشتی و پیمان میان ایران و توران نیست و داستان تیراندازی آرش نمی‌توانسته در این گزارش جایی داشته باشد.

اکنون شایسته است به پرسشی که در صدر این جستار آمده است، پاسخ روشنی دهیم. همچنان‌که از روایات متعدّد همین داستان آرش پیداست، روایات پراکنده‌گونه‌گونی از تاریخ اساطیری ایران در شاهنامه و منابع آمده‌اند و امروزه تردیدی نیست که سرچشمه این گونه‌گونی‌های روایات در منابع دوره اسلامی تحریرهای خدای‌نامه پهلوی در دوره ساسانی بوده است. از میان دو گروه روایتی که ذیل «الف» و «ب» نقل کردیم، گروه «الف»، یعنی داستان تیرافکنی شگفت‌انگیز آرش در زمان منوچهر که پیشینه آن به یشت‌های اوستا می‌رسد (← پانوش ۴) و در برخی منابع پهلوی هم هست، کهن‌تر و اصیل‌تر می‌نماید. بنابراین، همین داستان باید در تحریر رسمی خدای‌نامه، که در دیربار شاهان ساسانی شکل گرفته، نیز بوده باشد. در عصر اسلامی که خدای‌نامه پهلوی عمدتاً با عنوان *سیرالملوک* به عربی ترجمه شد، همین روایت آرش در منابعی چون تاریخ طبری، آثارالباقیه بیرونی، و منابع دیگر بازتاب یافت. از سوی دیگر، در زمانی که تاریخ دقیق آن بر ما پوشیده است ولی از زمان اشکانیان آغاز شده و قطعاً در زمانی پیش از فروپاشی ساسانیان تکوین نهایی یافته، عناصر تازه‌واردی با روایات تاریخ اساطیری درمی‌آمیزند و روایات و داستان‌های جدیدی را شکل می‌دهند. از میان این عناصر تازه‌وارد، روایات مربوط به دو خاندان بزرگ دوره اشکانی یعنی خاندان سکائی رستم و خاندان کارن (گشواد و گودرز و گیو و بیژن) از بقیه نامبردارترند و همین روایات، وقتی با تاریخ کیانیان درمی‌آمیزند، داستان‌هایی چون «سیاوخش» و «رستم و سهراب» و «رستم و اسفندیار» و «بیژن و منیژه» را شکل می‌دهند که از زیباترین و جذاب‌ترین داستان‌های حماسه ملی ایران‌اند (برای تحریرهای خدای‌نامه ← خطیبی، ص ۶۹۱-۶۹۲). این روایت ویژه که شهبازی آن را به تحریر پهلوانی - در کنار تحریر دینی یا شاهی - نسبت می‌دهد (shahbazi, 1990, pp. 215-218) →، در عصر اسلامی، از پهلوی به فارسی دری برگردانده می‌شود و، از طریق شاهنامه

ابومنصوری، در شاهنامه فردوسی به جا می‌ماند.

با این توضیح، اینک باز می‌گردیم به روایت شاهنامه در جایی که باید داستان آرش نقل می‌شد. در زمان منوچهر، عنصرِ نوظهور خاندان سکائی سیستان وارد حماسه ملی ایران می‌شود و دو پهلوان برجسته این خاندان یعنی سام و زال به دربار منوچهر راه می‌یابند و پادشاهی منوچهر، به خلاف تحریر رسمی خدای‌نامه، بی‌آنکه به عهد افراسیاب برسد، پایان می‌یابد. در پادشاهی نوذر جانشین منوچهر، سام و، در زمان زو طهماسب جانشین نوذر، زالِ داستان نقش مهمی بر عهده می‌گیرند. بنابراین، با ورود زال در این زمان، دیگر جایی برای هنرنمایی آرش باقی نمی‌ماند و آشتی ایران و توران بدون هنرنمایی او صورت می‌بندد. گذشته از این، روایت کار نمایان آرش در زمان زو از پشتوانه استواری برخوردار نیست و از آن منابع تنها در گزارش سوم ثعالبی (← بالاتر، ذیل منابع گروه «ب»/۱) نقل شده است و دو روایت نزدیک به هم دینوری و تجارب‌الأمم نیز بسیار کوتاه و اساساً متفاوت با روایات دیگر پرداخته شده است. چنین می‌نماید که داستان تیرافکنی آرش در زمان زو - در مقایسه با همین داستان در زمان منوچهر - در مرحله‌ای جدیدتر از تکوین حماسه ملی ایران شکل گرفته است. شاید، پس از شکل‌گیری داستان منوچهر با حضور عناصر تازه‌وارد سام و زال و بدون حضور آرش کمانگیر، داستان تیرافکنی آرش را، به دلیل شهرت فراوان آن، در پادشاهی زو قرار داده باشند. اما چنانکه از روایات گوناگون و آشفته منابع در پادشاهی زو پیداست، این داستان در جایگاه جدید خود هیچگاه تثبیت نشد. نویسنده گمنام مجمل‌التواریخ والقصص، که هنگام نگارش تاریخ خود، شاهنامه و منابع دیگر را با هم در اختیار داشته، در شرح پادشاهی منوچهر، خود متوجه آشفتگی روایات درباره آرش شده ولی، در گزارش خود، روایت شاهنامه را با منابع دیگر در آمیخته، و این آشفتگی را دوچندان کرده است. مثلاً، خلاف شاهنامه، افراسیاب را در زمان منوچهر جای داده و، در گزارش روایت آرش، وقتی متوجه می‌شود در زمانی که افراسیاب منوچهر را در طبرستان در حصار گرفته، زال و سام باید در پشتیبانی از منوچهر نقشی می‌داشتند، آن دو را از صحنه مبارزه بیرون رانده و نوشته است: «سام و زال غایب بودند».

بنابراین، با ورود پهلوانان نوظهور سام و زال در پادشاهی منوچهر و دو جانشین او نوذر و زو، تغییراتی مهم در این بخش از حماسه ملی ایران به گونه‌ای رقم می‌خورد که یکی از پیامدهای آن حذف داستان آرش در تحریری از خدای‌نامه است. اما آوازه داستان آرش در زمان منوچهر چنان است که در مواضع دیگری از همین تحریر خدای‌نامه و به تبع در شاهنامه آشکارا نمودار می‌گردد. در شاهنامه شش بار آشکارا و یک بار بدون ذکر نام آرش، به تیرافکنی آرش اشاره شده است و این نشان می‌دهد که تدوین‌کنندگان این تحریر از خدای‌نامه و خود فردوسی این داستان را نیک می‌شناختند. از این هفت شاهد دو تای آنها برای بحث ما اهمیت بیشتری دارد که در اینجا به بررسی آنها می‌پردازیم:^۹

۱. بهرام چوبین، سردار شورشی زمان هرمزد چهارم و پسرش خسرو پرویز، در مقابل خسرو پرویز افتخار می‌کند به اینکه از نژاد آرش است:

من از تخمه نامور آرشم چو جنگ آورم آتش سرکشم
(شاهنامه، ج ۸، ص ۲۹، بیت ۳۴۶)

سپس خسرو پرویز به او پاسخ می‌دهد:

که بُد شاه هنگام آرش بگوی سر آید مگر بر من این گفت‌وگوی
چنین گفت بهرام کنگاه شاه منوچهر بُد با کلاه و سپاه
بدو گفت خسرو که ای بدنهان چو دانی که او بود شاه جهان
ندانی که آرش ورا بنده بود به فرمان و رایش سرافکنده بود
(همان، ص ۳۳، ابیات ۴۰۵-۴۰۸)

۹) فردوسی در پنج بیت زیر نیز به آرش اشاره دارد:
در توصیف زریر در میدان جنگ با تورانیان، از زبان ارجاسپ تورانی: از آن زخم آن پهلوی آتشی که
سامیش گرز است و تیر آرش (ج ۵، ص ۱۲۹، ب ۵۷۷)
در باره ملوک الطوائف (اشکانیان) که گفته‌اند از نژاد آرش بودند: بزرگان که از تخم آرش بُدند دلیر و
سبکسار و سرکش بُدند (ج ۶، ص ۱۳۸، ب ۶۸)
پس از کشته شدن اردوان، آخرین پادشاه اشکانی به فرمان اردشیر ساسانی: دو فرزند او هم گرفتار شد
بدو تخمه آرش خوار شد (ج ۶، ص ۱۶۴، ب ۴۴۱)
جوان بی‌هنر سخت ناخوش بود اگر چند فرزند آرش بود (ج ۷، ص ۱۰۶، ب ۲۴۸)
در پیغام خسرو پرویز از زندان برای پسرش شیرویه: چو آرش که بردی به فرسنگ تیر چو پیروزگر
قارن شیرگیر (ج ۸، ص ۳۵۰، ب ۳۴۰)

از این ابیات آشکارا پیداست که به داستان تیرافکنی آرش در زمان منوچهر، بی‌آنکه در شاهنامه آمده باشد، استناد شده است. تورج دریائی، با اشاره به این مشاجره بهرام چوبین و خسرو پرویز، می‌نویسد:

شاید دلیل کمرنگی او [آرش] در حماسه ملی ایرانیان این بوده، که اسپهبد بهرام چوبینه که خود از خاندان مهران و ری مرکز خاندان او بوده، آرش را به عنوان نبیره‌اش [درست: نیای خود] اعلام کرده و، در برابر شاه ایران‌شهر، این حقانیت اسطوره‌ای خود را بیان کرده بود. (دریائی، ص ۱۶۸)

اما این نظر مقرون به صواب نیست، به دو دلیل: یکی اینکه، چنانکه گفته شد، پادشاهی منوچهر بدون حضور آرش در تحریری از خدای‌نامه که به شاهنامه می‌رسد، در زمانی پیش از عهد خسرو پرویز، شکل نهایی یافته بود؛ دیگر اینکه، در همین مناظره، در استناد خسرو پرویز به این بخش از داستان اسطوره‌ای آرش که او بنده شاهی چون منوچهر بود - که در واقع هم بود، حقانیت شاه ساسانی است که نیک نشان داده می‌شود نه حقانیت بهرام چوبین. بنابراین، وجود داستان آرش در شاهنامه هیچ کمکی به «حقانیت اسطوره‌ای» بهرام چوبین نمی‌کرده که در تحریر رسمی خدای‌نامه بخواهند آن را حذف کنند. برعکس، چنانکه پیشتر نشان داده شد «داستان آرش در پادشاهی منوچهر» در تحریر رسمی خدای‌نامه مندرج بوده است.^{۱۰}

۲. در بیت دیگری در داستان سیاوخش نیز، بی‌آنکه نامی از آرش برده شود، به داستان او و تعیین مرز ایران و توران با تیرافکنی او اشاره شده است. گفته شده است که افراسیاب شبی کابوس وحشتناکی می‌بیند و خوابگزاران دربار خواب او را چنین تعبیر می‌کنند که

۱۰ مهرداد بهار درباره نیامدن داستان آرش دلیل دیگری می‌آورد: «فردوسی، چون هنرمندی چیره‌دست، از میان روایات آن را که هنری‌تر است برمی‌گزیند... نوع خویش را در این باره نیز به کار بسته است تا تلفیق‌های گذشته را بهبود بخشد: بعضی روایات را حذف کند، بعضی را اهمیت بیشتر بخشد، و شکل فعلی شاهنامه را پدید آورد. افکندن ذکر گرشاسب، سفر دریائی داراب، و نیز افکندن آرش تنها نمونه مستند از پیراستن‌های فردوسی است. وحدت بخشیدن به رستم به عنوان بزرگ‌ترین و تنها پهلوان شاهنامه... به گمان من خود هنر دیگر از فردوسی است» (بهار، ۱۳۷۳، ص ۱۱۴). نگارنده، در جای دیگری (← خطیبی، ۱۳۸۱، ص ۷۱)، به نقد این نظر پرداخته و در اینجا آن را تکرار نمی‌کند، فقط این نکته را یادآور می‌شود که فردوسی به منبع خود وفادار است و، چنانکه استاد خالقی مطلق (۱۳۸۱، ص ۳۴۸) نیز اشاره کرده است، داستان آرش بدین سبب در شاهنامه نیامده که در منبع او (شاهنامه ابومنصوری) نبوده است.

شاهزاده‌ای (سیاوخش) از ایران به توران لشکر می‌کشد و، اگر شاه او را بکشد، پادشاهی او از دست می‌رود و توران ویران می‌شود. پس، افراسیاب بر آن می‌شود که با سیاوخش، که در مرز ایران و توران آماده جنگ با اوست، از در آستی درآید تا مبادا شاهزاده در جنگ با تورانیان کشته شود و خواب او تعبیر شود. در اینجا، افراسیاب به برادرش گرسیوز می‌گوید: سیم و زر و تاج و تخت برای سیاوخش می‌فرستم:

منوچهر گیتی ببخشید راست هم او بهره‌ی خویشان کم نخواست
از آن نیز کوه کنم دست خویش زمینی که بخشیده بودند پیش
(شاهنامه، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳، ب ۷۶۶-۷۶۷)

جلال خالقی مطلق، در شرح این دو بیت، می‌نویسد:

منوچهر جهان را به درستی تقسیم کرد و سهم خود را کمتر از آنچه به او می‌رسید نگرفت. ولی می‌دانیم که آن کسی که جهان را تقسیم کرد فریدون بود (← یکم ۱۰۷/۲۷۰-۲۸۳) که چند بار در شاهنامه از جمله در بیت ۸۰۸ در همین داستان بدان اشاره شده است. ولی سلم و تور با تقسیم او موافقت نکردند و در سهم ایرج طمع نمودند و ایرج را کشتند تا اینکه منوچهر انتقام نیای خود ایرج را کشید و دوباره همان تقسیم‌بندی فریدون برقرار گشت. بیت ۷۶۶ در واقع اشاره به این است که منوچهر چیزی از سهم خود چشم‌پوشی نکرد ولی از سهم خود نیز تجاوز ننمود. (خالقی مطلق، ج ۱، ص ۶۱۱-۶۱۲)

چنانکه از اشاره خود خالقی مطلق پیداست، در پادشاهی منوچهر در شاهنامه هیچ سخنی از تقسیم فرمانروایی میان ایران و توران نیست و، در زمان فریدون نیز، بخش‌بندی جهان میان سه پسر فریدون بسیار کلی است و حدود مرزها دقیقاً مشخص نیست. فقط گفته شده است: روم و خاور را به سلم داد، ترک و چین را به تور و ایران زمین را به ایرج^{۱۱} (ج ۱، ص ۱۰۷، ب ۲۷۰). ولی، در دو بیت بالا، بحث بر سر مرز مشخصی است که در زمان منوچهر تعیین شده است. به گمان نگارنده در اینجا به روایتی اشاره شده که در شاهنامه نیست ولی در منابع دیگر ذیل پادشاهی منوچهر آمده است و آن اینکه، با تیر افکندن آرش در این زمان، رود جیحون مرز ایران و توران تعیین گردید (← سطور قبل). در همین داستان

(۱۱) البته، چنانکه در پانوش ۸ گفته شد، بعدها در پادشاهی کیقباد، در نامه پشنگ به او گفته شده است که در زمان فریدون، جیحون مرز بین ایران و توران بوده است.

سیاوخش هم، اشاراتی هست که نشان می‌دهد جیحون مرز ایران و توران است. سیاوخش در بلخ با تورانیان می‌جنگد و آنان را به آن سوی جیحون می‌گریزند و، چنانکه گفته شد، همین بلخ و جیحون در داستان تیرافکنی آرش به عنوان مرز میان ایران و توران حضور دارند. چنانکه دیدیم، در شاهد اولی آشکارا و در دومی به تلویح از تیرافکنی آرش در زمان منوچهر سخن رفته است و آن را می‌توان به دو صورت توجیه کرد: یکی اینکه، در زمان تدوین این تحریر از حماسه ملی، به دلیل شهرت فراوان داستان تیرافکنی آرش در زمان منوچهر، از زبان قهرمانان حماسه ملی به این داستان اشاره شده است؛ دیگر اینکه، به دنبال تغییراتی مهم در بخش موسوم به پهلوانی شاهنامه و حذف آرش در پادشاهی منوچهر، در بخش‌های دیگر این تحریر به‌ویژه در بخش تاریخی، تغییرات متناسب با تحریر جدید رخ نداده است. به بیان دیگر، با ورود سام و زال و پهلوانان دیگر به دربار منوچهر، این بخش از حماسه ملی بدون داستان آرش پرداخته می‌شود ولی، در بخش‌های دیگر که تغییر چندانی رخ نداده، اشاره به داستان آرش مطابق تحریر قبلی یا رسمی که داستان آرش را در زمان منوچهر دربر داشته باقی مانده است.

می‌دانیم شاهنامه فردوسی بر مبنای شاهنامه منثور ابومنصوری (تألیف: ۳۴۶ق) به نظم درآمده است و این نکته نیز روشن است که هم فردوسی و هم ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس از این شاهنامه منثور، که تنها مقدمه آن باقی مانده است، بهره برده‌اند. در نخستین نگاه، هم از این مقدمه و هم از گزارشی در غرر اخبار، برمی‌آید که داستان آرش در شاهنامه ابومنصوری مندرج بوده است و نتیجه ناگزیر چنین نگاهی این است که فردوسی این داستان را در مأخذ خود داشته ولی کنار گذاشته و به رشته نظم نکشیده است. اینک هر دو روایت را بررسی می‌کنیم:

۱. در مقدمه شاهنامه ابومنصوری (ص ۱۶۵) چنین می‌خوانیم:

و چیزها اندرین نامه (= شاهنامه ابومنصوری) بیابند که سهمگن نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد چون دستبرد^{۱۲} آرش و چون همان سنگ کجا [= که] افریذون

۱۲) دستبرد یک کلمه است و اسم است نه فعل. عنصری گوید:

بُت که بُتگر گُندش دلبر نیست دلبری دستبرد بُتگر نیست

به پای بازداشت و چون ماران که از دوش ضحاک برآمدند - این همه درست آید به نزدیک
دانیان و بخردان به معنی.

همه آنچه درباره داستان آرش در این مقدمه آمده همین عبارت «چون دستبرد آرش» است.
در مورد رویداد بعدی (چون همان سنگ کجا افریذون به پای بازداشت) - که، به خلاف مورد
داستان آرش، نسخه‌ها، در آن، اختلاف چندانی با یکدیگر ندارند - نویسنده مقدمه
اشتباه کرده است؛ زیرا، بنابر شاهنامه، فریدون با پای خود سنگ را نگه نمی‌دارد بلکه
برادران او، چون سنگ بزرگی را از فراز کوه سرازیر کردند تا فریدون خفته را هلاک کنند،
به فرمان یزدان، خروشیدن سنگ فریدون را از خواب بیدار کرد و او با افسون سنگ را بر
جای خویش بیست^{۱۳} (شاهنامه، ج ۱، ص ۷۲-۷۳، ابیات ۲۸۴-۲۹۱). آن که سنگ را با پای
خویش بازداشت رستم است که، بنابر داستان پرآوازه رستم و اسفندیار، هنگامی که
بهمن، پسر اسفندیار، پیغام پدر را نزد رستم می‌برد، از بیم آنکه مبادا پدرش به دست
رستم کشته شود، سنگی را از کوه خارا بکند و آن را از کوه سرازیر کرد تا رستم کشته
شود. سنگ غلتان غلتان از کوه به سوی رستم سرازیر شد ولی رستم با پاشنه پای خود
به سنگ زد و آن را به کناری افکند (شاهنامه، ج ۵، ص ۳۱۹-۳۲۰، ابیات ۳۳۲-۳۳۸).
در بخش‌های دیگر مقدمه نیز گزارش‌های دیگری دیده می‌شود که با گزارش‌های شاهنامه
تفاوت‌های نظرگیری دارند. مثلاً گفته شده است:

پس از مرگ کیومرث، صد و هفتاد و اند سال پادشاهی نبوذ و جهانیان یله بوذند چون
گوسپندان بی‌شبان در شبانگاهی، تا هوشنگ پیشداد بیامد. (ص ۱۴۲-۱۴۳)

اما شاهنامه، بدون اشاره به این «صد و هفتاد و اند سال»، پس از مرگ کیومرث، یگراست
به سراغ هوشنگ می‌رود^{۱۴}. با توجه به برخی تفاوت‌های آشکار میان مقدمه شاهنامه

→ لذا همه صورت‌های دیگر نقل این عبارت در نسخه‌های دیگری که علامه قزوینی، در پانویس آن، از آنها یاد
کرده، ظاهراً ناشی از آن بوده که با کلمه دستبرد (به معنی «آنچه از دست کسی برآید») آشنا نبوده‌اند.
۱۳) این اختلاف روایت را آیدنلو (۱۳۸۶، ص ۴۳) نیز دریافته ولی آن را بدین سان تفسیر کرده است: «این
تفاوت به خوبی ثابت می‌کند که فردوسی در جزئیات این بخش از داستان در شاهنامه ابومنصوری تغییر داده مگر
اینکه فرض کنیم از منبع دیگری استفاده کرده است که آن هم قابل اثبات نیست».

۱۴) برای برخی دیگر از تفاوت‌های آشکار میان مقدمه شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه فردوسی
Davis, 1996, pp. 51-52 →؛ خطیبی ۱۳۸۱، ص ۵۸-۶۰.

ابومنصوری و شاهنامه فردوسی، با اطمینان نمی‌توان گفت که آنچه در مقدمه شاهنامه ابومنصوری گزارش شده لزوماً در متن شاهنامه ابومنصوری نیز بوده باشد. به نظر می‌رسد که نویسنده مقدمه آگاهی دقیقی از متن شاهنامه ابومنصوری نداشته و، گذشته از این، در نگارش مقدمه، مطالب شاهنامه ابومنصوری را با گزارش‌های برخی منابع دیگر^{۱۵} که گاهی تفاوت‌های آشکاری با متن شاهنامه فردوسی دارند، درآمیخته است. بنابراین، یادکرد داستان آرش در مقدمه شاهنامه ابومنصوری بدین معنی نیست که این داستان لزوماً در متن شاهنامه ابومنصوری نیز بوده باشد. اگر اشاره به داستان آرش در مقدمه شاهنامه ابومنصوری افزوده دیگران نباشد، می‌توان چنین تصور کرد که نویسنده مقدمه، با آگاهی از داستان پرآوازه آرش، از آن، در کنار داستان‌های معروف دیگر چون فریدون و ضحاک، یاد کرده بی‌آنکه از نیامدن داستان مذکور در متن شاهنامه ابومنصوری اطلاعی داشته باشد.

۲. چنانکه گفته شد، منبع اصلی ثعالبی در غرر اخبار، شاهنامه ابومنصوری بوده است ولی ثعالبی از منابع دیگری نیز گاه با ذکر منبع و گاه بدون ذکر آن بهره برده است. ثعالبی به داستان آرش اشاره کرده است ولی از فحوای بیان او آشکارا پیداست که آن را از منبع دیگری گرفته است. توضیح بیشتر آنکه ثعالبی سه روایت از لشکرکشی افراسیاب به ایران آورده است: یکم، همان روایت داستان معروف آرش در زمان منوچهر است که احتمالاً از تاریخ طبری برگرفته است (← روایات منقول در بالا، گروه «الف»/۵)؛ دوم، روایتی است که در دنباله روایت یکم بدین سان نقل کرده است: «و برخی دیگر می‌گویند که افراسیاب، پس از مرگ منوچهر و در زمان پادشاهی نوذر، به اندیشه دستیابی بر ایران افتاد»؛ سرانجام روایت سوم همان روایتی است که آرش در زمان پادشاهی زو تیر می‌افکند (← روایات منقول در بالا، گروه «ب»/۱). چنانکه از شاهنامه آشکارا پیداست، همان روایت دوم در شاهنامه ابومنصوری بوده و ثعالبی نیز از همین شاهنامه نقل کرده و روایات یکم و سوم را از منابع دیگری گرفته است. شایسته است این نکته مهم نیز یادآوری شود که در شاهنامه ابومنصوری، چنانکه از شاهنامه فردوسی پیداست - به خلاف آنچه در غرر اخبار و بیشتر منابع دیگر از جمله تاریخ طبری دیده می‌شود،

۱۵) برای برخی عناوین این منابع - متن مقدمه شاهنامه ابومنصوری، ص ۱۴۱-۱۴۲.

از یک رویداد نه چند روایت متفاوت که فقط یک روایت نقل شده بوده است.^{۱۶} حاصل سخن آنکه داستان پرشور و حماسی آرش در شاهنامه به این دلیل نیامده که آن در منبع فردوسی یعنی شاهنامه ابومنصوری نبوده است و نبود این داستان در شاهنامه ابومنصوری به تحریری از خدای نامه ساسانی مربوط می‌شود که، با دستکاری تحریر رسمی و با حضور شخصیت‌هایی در آن از خاندان‌های بزرگ ایرانشهر، چون خاندان سکائی رستم و کارن و مهران و جز آنها که پیشینه آنان دست کم به دوره اشکانی می‌رسد، از نو پرداخته شده است. در این تحریر از خدای نامه، با ورود زال و سام به دربار منوچهر، داستان لشکرکشی افراسیاب به ایران و تعیین مرز ایران و توران، از پادشاهی منوچهر به پادشاهی جانشینان او، نوذر و زو منتقل می‌شود و از این رو، در این تحریر جدید، دیگر جایی برای تیرافکنی آرش برای تعیین مرز ایران و توران باقی نمی‌ماند. در این تحریر، مرز ایران و توران در پادشاهی زو، بدون تیرافکنی آرش تعیین می‌شود و روایت منقول در منابع اندکی که، بنابر آن، تیرافکنی آرش در زمان زو جای گرفته، در مرحله‌ای جدیدتر پرداخته شده و در تحریرهای خدای نامه نتوانسته است جایگاه خود را تثبیت کند.

منابع

- آیدنلو، سجّاد، «تأملاتی درباره منبع و شیوه کار فردوسی»، نارسیده‌ترینج: بیست مقاله و نقد درباره شاهنامه و ادب حماسی ایران (با مقدمه جلال خالقی مطلق)، نقش مانا، اصفهان ۱۳۸۶، ص ۲۳-۶۴.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، کلاله خاور، تهران ۱۳۲۰.
- بلعمی، ابوعلی، تاریخ بلعمی، به کوشش محمدتقی بهار و محمدپروین گنابادی، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۴۱.
- بندهش، ترجمه مهرداد بهار، توس، تهران ۱۳۶۹.
- بهار، مهرداد، جستاری چند در فرهنگ ایران، فکر روز، تهران ۱۳۷۳.
- بیرونی (۱)، ابوریحان، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، به کوشش ادوارد زاخائو، لایپزیک ۱۹۲۳؛ (افست: مکتبه‌المثنی، بغداد)؛ ترجمه فارسی آثار الباقیه، به قلم اکبر داناسرشت، ابن سینا، تهران ۱۳۵۲.

۱۶) برای بحثی مفصل درباره روایات سه گانه ثعالبی ← خطیبی ۱۳۸۱، ص ۷۱-۷۳.

- (۲)، التَّقْهِيمُ لِأَوَائِلِ صِنَاعَةِ التَّنْجِيمِ، به کوشش جلال‌الدین همایی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۲.
- تَجَارِبُ الْأُمَمِ فِي أَخْبَارِ مَلُوكِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، به کوشش رضا انزابی‌نژاد و یحیی کلاتری، دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۷۳.
- تَفْضَلِي، احمد، «آرش»، دانشنامه ایران و اسلام (ج ۱)، به کوشش احسان یارشاطر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۴.
- ثعالبی نیشابوری، ابومنصور، تاریخ عَزْرُ السُّبْرِ (عَزْرُ أَخْبَارِ مَلُوكِ الْفُرْسِ وَبِيْرِهِمْ)، به کوشش ه. زُتْبِرْگ، پاریس ۱۹۰۰ (تهران، ۱۹۶۳)؛ ترجمه فارسی: شاهنامه‌کهن: پارسی تاریخ عَزْرُ السُّبْرِ، به قلم محمدحسین روحانی، دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۷۲.
- خالقی مطلق (۱)، جلال، «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجشی با سخن فردوسی»، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، نشر افکار، تهران ۱۳۸۱، ص ۳۲۹-۴۰۶.
- (۲)، یادداشت‌های شاهنامه (سه جلد به ضمیمه شاهنامه، ج ۹، ۱۰، ۱۱)، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۹.
- خطیبی (۱)، ابوالفضل، «سرگذشت سبزوالملوک ابن مقفع»، یادنامه دکتر احمد تفضلی، به کوشش علی‌اشرف صادقی، سخن، تهران ۱۳۷۹، ص ۳۷-۵۷.
- (۲)، «یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع شاهنامه فردوسی)»، نامه فرهنگستان، سال ۵، ش ۳، شماره مسلسل ۱۹ (اردیبهشت ۱۳۸۱)، ص ۵۴-۷۳؛ نیز به فرهنگ باشدروان تدرست (مقاله‌ها و نقدهای نامه فرهنگستان درباره شاهنامه)، به کوشش احمد سمیعی (گیلائی) و ابوالفضل خطیبی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۰، ص ۱۹۱-۲۱۱.
- (۳)، «آرش»، دانشنامه زبان و ادب فارسی (ج ۱)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۴.
- (۴)، «خدای‌نامه»، تاریخ جامع ایران (ج ۵)، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستاران: حسن رضائی باغبیدی و محمود جعفری دهقی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۹۳.
- داستان گرشاسب، همورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر (بررسی دستنویس م. ۲۹)، آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی کتابیون مزداپور، آگاه، تهران ۱۳۷۸.
- دریائی، تورج، «آرش شواتیر که بود؟»، بخارا، سال ۱۵، ش ۹۵ و ۹۶ (مهر-آبان ۱۳۹۲)، ص ۱۶۷-۱۷۶.
- دینکرد هفتم، ترجمه و آوانگاری محمدتقی راشد محصل، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۱۳۸۹.
- دینوری، ابوحنیفه، أخبار الطُّوَالِ، به کوشش عبدالمنعم عامر و جمال‌الدین شیال، قاهره ۱۹۶۰؛ ترجمه فارسی به قلم صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۴.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرُّسُلِ و الملوک، به کوشش یان دوخویه و دیگران، لیدن ۱۸۹۷-۱۹۰۱.
- فهرزنامه بزرگ، از سراینده‌ای ناشناس در اواخر قرن پنجم هجری، به کوشش ماریولین فان زوتفین و ابوالفضل خطیبی، سخن، تهران ۱۳۹۴.

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، هشت جلد (جلد ۶ با همکاری محمود امیدسالار و جلد ۷ با همکاری ابوالفضل خطیبی)، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۶.
گرگانی، فخرالدین اسعد، ویس و رامین، به کوشش ماگالی تودوا- الکساندر گواخاریا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۳۷.

«ماه فروردین روز خورداد»، ترجمۀ چند متن پهلوی، به قلم محمدتقی بهار، به کوشش محمد گلبن، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۹.

مجله التّواریخ و القصص، به کوشش محمدتقی بهار، کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸.
مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش عباس شایان، چاپخانه فردوسی، تهران ۱۳۳۳.

مقدسی، مطهرین طاهر، کتاب البدء والتاریخ، به کوشش کلمان هوآر، شش جلد، پاریس ۱۸۹۹-۱۹۱۹؛
ترجمۀ فارسی: آفرینش و تاریخ، به قلم محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران ۱۳۷۴.

مقدمۀ قدیم شاهنامه یا مقدمۀ شاهنامه ابومنصوری، به کوشش محمد قزوینی، هزارۀ فردوسی، تهران ۱۳۲۲،
ص ۱۳۴-۱۴۸.

مینوی خرد، ترجمۀ احمد تفضلی، تهران ۱۳۵۴؛ تجدید چاپ: ۱۳۶۴.

یشت‌ها، گزارش ابراهیم پورداوود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیگ: بمبئی ۱۹۲۸.

Bundahišn: Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie, Kritische Edition von F. Pakzad, Center for the Great Islamic Encyclopaedia, Tehran 2005.

Davis, D. (1996), "The Problem of Ferdowsi's Sources", *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 116, No. 1, pp. 48-57.

Geiger, W. (1885), *Civilization of the Eastern Iranians in Ancient Times with An Introduction on the Avestan Religion*, London.

Noldke, Th. (1881), "Der beste der arischen Pfeilschützen im Awestâ und im Tabarî", *ZDMG* 35, pp. 445-47.

Shahbazi, A. Sh. (1990), "On the X^wadâ-y-nâmag", *Acta Iranica* 30 [= *Papers in Honor of Professor Ehsan Yarshater*], Leiden, pp. 208-29.

Tafazzoli, A. (1985), "Araš, in Older Literature", *Encyclopaedia Iranica* II, New York.